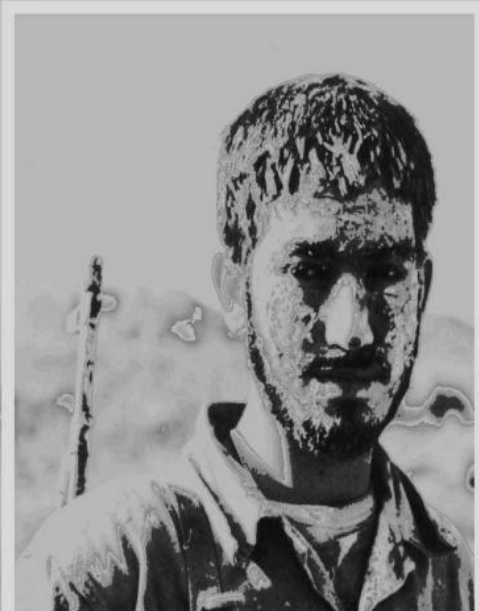


«آدم باید آن قدر خاکی باشه که وقتی بارون

«بچه‌ها باز بر این نقطه گذارید انگشت

عشق، پَر، عاطفه، پَر، هر که بسیجی تر، پَر»^(۱)

چشم‌هایم به سرعت لابه‌لای خط‌های روزنامه حرکت می‌کرد. با خواندن خبر، منقلب شدم: «یک نفر دیگر پَر کشید». این جمله مرا کنجکاو کرده تا بدانم جریان چیست. دوست داشتم سرعت حرکت چشمانم بیش از این باشد تا زودتر به آخر مطلب برسم و بدانم جریان از چه قرار است. خبر، خبر شهادت بود؛ خبر شهادت یک جانباز شیمیایی. با خودم گفتم ای کاش خواندن این خبر افراد را به فکر و تأویل و می‌داشت. چرا که دائم حسرت با شهدا بودن را می‌خوریم غافل از این‌که در اطرافمان کسانی هستند که شاید تا لحظاتی دیگر به شهادت برسند، بدون این‌که کسی به آنها توجهی



کند. راستی برایمان چقدر اهمیت دارد و چقدر متأثر می‌شویم وقتی خبر شهادت یک شهید بزرگ را می‌شنویم؟ نمی‌دانم اصلاً روی ما تأثیر دارد یا نه؟ وقتی غرق در دنیای حقیر و بی‌ارزش خودمان شده‌ایم و وقتی دنیا آن قدر برایمان بزرگ و مهم است که اجازه نمی‌دهد حتی کمی به اطرافمان نگاه کنیم، نفس کشیدن در فضای گناه و زشتی دیگر مجالی نمی‌دهد تا در آسمانی که شهدا نفس می‌کشند نفس بکشیم و عطر ملکوتی وجودشان را استشمام کنیم و وقتی چشم‌هایمان را استفاده دائمی «اداره کل گناهان» کرده‌ایم، روشن است که نمی‌توانیم زیبایی چهره یک شهید را درک کنیم و وقتی گوشه‌ایمان شونده خشن‌ترین و زشت‌ترین آهنگ‌های دنیاست، چگونه می‌توانیم زمزمه

خدمت شما جوانان خوب و صمیمی سلام. امید است آسمان دلتان از هر ناپاکی و کدورت زلال و خاطراتان پاک از گرد و غبار ملال!

نمی‌دانم شما که این نوشتار را می‌خوانید چند سال از عمر عزیزتان می‌گذرد؛ شانزده سال، هفده سال، بیست سال، کم‌تر یا بیش‌تر؟

چهل، پنجاه سال دیگر را تصوّر کنید که به مرز شصت سالگی و بیش‌تر رسیده‌اید، گرد و غبار پیری فضای زندگی‌تان را پوشانده، چند تا فرزند و نوه و احتمالاً نتیجه هم دوروبر شما را گرفته‌اند و تازه از قسط و وام منزلی که در ایام جوانی یعنی این سال‌ها خریده یا ساخته‌اید، رها شده‌اید!

در این حال و هوا، مرغ دلتان یاد ایام جوانی می‌کند، در آسمان شباب به پرواز درمی‌آید و لب به ترنم این مصرع می‌گشاید: «جوانی کجایی که یادت به خیر!» و یا با کَلّی افسوس این بیت شعر را زمزمه می‌کنید:

من لذّت شباب نبرده‌ام ز عمر خویش از دیگران حدیث جوانی شنیده‌ام بدون شک آنچه می‌تواند شما را در آن سن و سال بالا مرهمی باشد و دواى درد پیری، گذری است بر خاطرات دوره جوانی، درست است که احتمالاً این کار بر افسوس شما بیفزاید و حسرتی به بار آورد؛ اما برای ساعتی هم که شده شما را به دوره جوانی می‌برد و در آن حال و هوا سیر می‌دهد.

سؤال مشخص این است که چگونه می‌توان از دوره پیری به روزگار جوانی نقبی زد و به این ایام دلنشین عمر سر و گوشه آب داد؟

این کار با یک اقدام نه چندان مشکل امکان‌پذیر است:

از همین امروز که سن و سال شما حول و حوش بیست سال یا کم‌تر و

یک

پیشنهاد



ف. حجتی

میاد گلی بشه»

خود را درگیر آن می‌کنیم غافل از این که ممکن است بزودی با دستان خود، خود را غرق در امواج خروشان دنیا کنیم!

* * *

... و این چنین است که غرق می‌شویم و از بین می‌رویم بدون این که حس کنیم و بفهمیم. هیچ فکر نمی‌کنیم که نگاه‌هایمان با شهدا تفاوت زیادی پیدا کرده است. شهید حسن زاده می‌گفت: «آدم باید آن قدر خاکی باشه که وقتی بارون میاد گلی بشه» و ما می‌گوییم: «خدا نکنه بارون بیاد آخه R.D (آردی) ما خمیر می‌شه!»

۱. عباس موزونی

خدا نکنه بارون بیاد آخه R.D ما خمیر می‌شه!

جمله بسیار زیبایی بود. اولین بار که شنیدم آن قدر ذوق زده شدم که این جمله را چند بار با خود تکرار کردم. «شهید محمدجواد حسن زاده»، شهیدی که مدت زیادی نیست از ما جدا شده و جزو همان شهدایی است که مدتی پیش از این در فضای شهر یا کوچه ما نفس می‌کشیده و ما غافل از حضور او، غرق دل مشغولی‌های دنیایی خود بودیم، بدون این که بتوانیم حضور او را حس کنیم. راستی تا به حال هیچ فکر کرده‌اید چطور می‌توان حضور یک شهید را حس کرد؟ براستی آیا شهدا را می‌توان درک کرد؟ مگر این ذهن‌های زنگ زده دنیایی دیگر جایی برای شهدا در خود باقی گذاشته‌اند؟ آن قدر غرق شده‌ایم که از محیط اطرافمان بیگانه‌ایم. البته این غرق شدن یک تفاوت اساسی با غرق شدن در دریا دارد و آن این که آدمی اگر در دریا غرق شود، حداقل متوجه غرق شدن خود می‌شود و به دنبال نجات و کمک از دیگران برمی‌آید و برای نجات خود تلاش خواهد کرد. در حالی که غرق شدن در باتلاق دنیا آن قدر غیرقابل فهم و درک است که هیچ متوجه نمی‌شویم و نه تنها از کسی نجات نمی‌خواهیم بلکه بیش تر

عاشقانه و لطیف دعای ندبه را در پگاه جمعه از زبان مطهر و مبارک یک شهید بشنویم و وقتی تمام حواس و استعدادمان را در راهی غیر از راه خدا به کار گرفته‌ایم چگونه می‌توان توقع داشت که سعادت درک شهدا و با شهدا بودن را پیدا کنیم. براستی اگر دنیا با این پوچی و ناتوانی‌اش بتواند توان ما را بگیرند و اختیارمان را سلب کند و هر چه خواست به ما امر و نهی کند، ما چقدر زیبون و خوار خواهیم بود؟! چقدر خوب بود اگر می‌توانستیم جملات و حرف‌های شهدا را بشنویم و به خاطر بسپاریم با این کلمات نورانی ذهنمان متبرک می‌شود. می‌دانید آخرین جمله‌ای که از یک شهید شنیدم چه بود؟ «آدم باید آن قدر خاکی باشه که وقتی بارون میاد گلی بشه»



چقدر خوب و پسندیده است که نکات بهداشتی را رعایت کنیم و از خوردن غذاهای فاسد و مانده پرهیز کنیم، آب‌های آلوده ننوشیم، اجناس مصرفی، به ویژه مواد خوراکی را از مراکز غیرمطمئن تهیه نکنیم، حتی الامکان در مسافرت‌ها از خوردن غذا در رستوران‌های بین راه خودداری ورزیم و... اهمیت رعایت مسائل بهداشتی، از آن جا ضرورتی دو چندان پیدا می‌کند که همه ما این اصل را پذیرفته‌ایم که: «پیشگیری، مقدم بر درمان است.» با رعایت بهداشت، علی‌الاصول از بروز بیماری‌ها پیشگیری به عمل می‌آید، زیرا از ورود میکروب به بدن جلوگیری می‌شود، اما درمان زمانی صورت می‌گیرد که میکروب در بدن کارگر می‌شود و ناچار می‌شویم برای رفع بیماری دست به کار شویم و بیماری خود را درمان کنیم.

اصولاً «درمان» با دو مشکل اساسی روبه‌رو است:

اولاً، بسیاری از ماها حال و حوصله پرداختن به بیماری را نداریم و تا کار به استخوان نرسد، به این کار مبادرت نمی‌کنیم. تازه وقتی هم به دکتر مراجعه

روزانه باشید، که اگر هفته‌ای یک بار و هر بار حداقل دو صفحه از خاطرات و مسائل روزمره را در آن به نگارش درآورید، آن وقت سالی یکصد صفحه مطلب تهیه کرده‌اید، آن هم از مسائل حساس زندگی و از مطالبی که روزگاری دلتان را به خود مشغول داشته است.

آن وقت اگر سی، چهل سال بگذرد، صدها صفحه مطالب دارید از خاطرات، ارزش‌ها، اعتقادات، بایدها و نبایدها و خیلی چیزهای دیگر که در حقیقت گنجینه‌ای از نکات جالب توجه خواهد بود. این کار فایده‌های زیادی دارد که فهرست‌وار به بعضی موارد اشاره می‌شود:

۱. میان دوره جوانی با ایام میان سالی و پیری وقفه‌ای حاصل نمی‌شود و احساس نمی‌کنید که بین دوره‌های مختلف زندگی تان حلقه مفقوده‌ای وجود دارد.

۲. با خواندن خاطرات گذشته و مجموعه‌ای که تهیه کرده‌اید، هر از چند گاهی در آسمان جوانی سیر می‌کنید. این کار از بروز افسردگی در ایام پیری جلوگیری خواهد کرد.

۳. در روزگار پیری مقایسه‌ای می‌کنید میان آنچه ارزش‌ها و اعتقادات دوره جوانی شما را تشکیل می‌داده با آنچه در دوره پختگی عمر به آن‌ها رسیده‌اید.

۴. بسیاری از حوادث دهه‌های گذشته را در گنجینه‌ای که تهیه کرده‌اید، بدون تحریف و خدشه در دسترس دارید.

۵. مجموعه‌ای که تهیه کرده‌اید، میراثی گران‌بها برای فرزندان، نوه‌ها و نتیجه‌ها خواهد بود. و البته، این‌ها فقط بخشی از دستاوردهای این کار است.

به هر حال، امید که این پیشنهاد مقبول افتد. ان شاء الله